

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مؤسسة فرهنگي فقه الثقلين

پاسخ به مسائل شرعی

دفتر حضرت آية الله العظمى صانعی مدظله العالی

دفتر قم - تلفن: ۷۷۴۴۷۶۷ - ۷۷۴۴۰۱۰ - ۷۷۴۴۰۰۹

۷۸۳۱۶۶۲ - ۷۸۳۱۶۶۱ - ۷۸۳۱۶۶۰

نمبر: ۷۷۳۵۰۸۰ - ۰۲۵۱

نشانی: پل حاجیه، خیابان شهید محمد منتظری، کوچه ۸، پلاک ۴

دفتر تهران - تلفن: ۴ الی ۶۶۵۶۴۰۰۰ - ۶۶۵۶۴۰۰۱

نشانی: خ کارگر جنوبی - بین آذربایجان و جمهوری - کوچه کامیاب - پلاک ۱۷

دفتر مشهد - تلفن: ۲۲۵۱۱۵۲ - ۲۲۲۲۲۷۷ - ۲۲۱۰۰۰۲ - ۲۲۲۲۵۷۷ - ۰۵۱۱

دفتر اصفهان - تلفن: ۴۴۸۷۶۶۲ - ۴۴۸۷۶۶۱ - ۴۴۸۷۶۶۰ - ۴۴۶۳۳۹۱ - ۰۳۱۱

دفتر شیراز - تلفن: ۲۲۴۳۳۳۴ - ۲۲۴۳۴۹۸ - ۲۲۲۲۲۹۴ - ۲۲۲۶۷۰۰ - ۰۷۱۱

دفتر اراک - تلفن: ۲۲۷۳۳۰۰ - ۲۲۷۳۲۰۰ - ۲۲۵۹۷۷۷ - ۰۸۶۱

www.saanei.org

آدرس اینترنت:

پست الکترونیک:

Istifta @ saanei.org

پاسخ به استفتائات

Saanei @ saanei.org

تماس با دفتر معظّم له

Info @ saanei.org

تهیه کتاب

۳۰۰۰۷۹۶۰

شماره پیام کوتاه

فقه و زندگی

۹

ارث غیر مسلمان از مسلمان

برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر
حضرت آیه الله العظمی صانعی مدظله العالی

۱۳۸۶

صانعی، یوسف، ۱۳۱۶ -

ارث غیر مسلمان از مسلمان: برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر
حضرت آیه‌الله العظمی صانعی مد ظله‌العالی / تدوین مؤسسه فرهنگی
فقه‌التقلین، ۱۳۸۶
۹۶ ص. - (فقه و زندگی: ۹)

ISBN: 978-600-90092-2-0 ریال ۵۰۰۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیما.
پشت جلد به انگلیسی:

RELIGIOUS JURISPRUDENCE & LIFE 9
NUN-MUSLIMS' INHERITING FROM MUSLIMS
Selected from Grand Aiatollah
Sanei's Jurisprudential theories

کتابنامه: ص. [۹۱]-۹۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. ارث (فقه). ۲. ارث (فقه) - احادیث. ۳. اقلیتها (اسلام) - وضع حقوقی و
قوانین (فقه). الف. مؤسسه فرهنگی فقه‌التقلین. ب. عنوان.
۴ الف ۲ ص / ۱۹۷ BP ۲۹۷ / ۳۷۸



انتشارات فقه‌التقلین

ارث غیر مسلمان از مسلمان

برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر
حضرت آیه‌الله العظمی صانعی مد ظله‌العالی

ناشر: انتشارات فقه‌التقلین

تدوین: مؤسسه فرهنگی فقه‌التقلین

لیتوگرافی: نویس

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ زیتون

نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۸۶

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

بها: ۵۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم - خیابان شهید محمد منتظری، کوچه ۸، پلاک ۸

صندوق پستی: ۳۷۱۸۵/۹۶۷ - تلفن: ۷۸۳۲۸۰۲ - تلفکس: ۷۸۳۲۸۰۳

همراه: ۰۹۱۲۱۵۳۸۸۰۸

www.feqh.org

فهرست مطالب

| | |
|---------------------------|----|
| پیشگفتار..... | ۷ |
| درآمد..... | ۱۲ |
| ۱- آرای فقهای امامیه..... | ۱۳ |
| ۲- آرای فقهای عامّه..... | ۱۸ |

فصل اول

مبانی و مبادی نظری / ۲۵

| | |
|---------------------------|----|
| ۱. اصل اولی در مسأله..... | ۲۷ |
| ۲. معنای کافر..... | ۲۹ |
| نتیجه گیری و تحقیق..... | ۴۰ |

فصل دوم

عدم ارث غیر مسلمان از مسلمان / ۴۱

| | |
|-----------------------|----|
| یکم. روایات خاصه..... | ۴۴ |
|-----------------------|----|

- دسته اول: منع ارث کافر از مسلمان ۴۴
- دسته دوم: منع ارث مشرک از مسلمان ۴۵
- دسته سوم: نفی ارث میان اهل دو ملت [دین] ۴۷
- دسته چهارم: منع ارث ذمی از مسلمان ۵۰
- دسته پنجم: عدم ارث یهودی و نصرانی از مسلمان ۵۵
- دسته ششم: اسلام آوردن پیش از تقسیم ارث ۶۱
- دسته هفتم: روایت‌های ارتداد ۶۷
- دوم. اخبار عامه ۶۸
- سوم. اجماع ۷۰

فصل سوم

ارث‌بری مسلمان از غیر مسلمان

و حاجب شدن وی از ارث وارثان غیر مسلمان / ۷۱

- الف. روایات ۷۴
- نقد و بررسی ۷۶
- ب. اجماع ۷۹

فصل چهارم

رأی مختار / ۸۳

- کتابنامه ۸۹

پیشگفتار

خداوند متعال در قرآن کریم از دو گونه کرامت انسانی سخن گفته است یکی کرامت ذاتی و دیگری کرامت اکتسابی.

کرامت ذاتی انسان را در سوره اسراء بیان فرموده است:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَجْرِ وَالْبَحْرِ
وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ
خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۱

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.

و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] برنشانیدیم، و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم، و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم.

و از کرامت اکتسابی در سوره حجرات سخن گفته

است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ
وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ
اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^۱

ای مردم، ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم، و آن‌گاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یک دیگر را بشناسید بزرگوار (و با افتخار) ترین شما نزد خدا باتقواترین مردمند و خدا از حال شما کاملاً آگاه است.

همانا قطعاً و تحقیقاً، خداوند دانا و دارای خبرویت و کارشناسی بی‌نظیر در جهات انسانی و اجتماعی است، پس ملاکی را که خداوند برای کرامت قرار داده چون ناشی از علم و کارشناسی می‌باشد، قهراً منطبق با حقیقت و واقعیت

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

است، برخلاف امتیازهایی مانند تفاخر به نسب و حسب و غنی و ثروت و رنگ و نژاد و مرد بودن و زن بودن که همه آنها باطل و وهم و خلاف حقیقت و عبث است، چون منشأ همه آنها جهات مادی و دنیوی است.

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ
الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱

این زندگانی چندروزه دنیا نسوس و بازیچه‌ای بیش نیست و زندگانی اگر مردم بدانند به حقیقت دار آخرت است.

کرامت اکتسابی محصول تلاش آدمی در زندگی است و چگونگی مدیریت احوال و افعال بدان گره خورده است. لیک کرامت ذاتی از آن انسان است از آن جهت که مخلوق خداوند است، خلیفه الله است، مسجود فرشتگان است. دارای قوای ادراکی است، قدرت تشخیص خیر و شر دارد و از قدرت انتخاب برخوردار است. اینها که از یک سو ربط آدمی را به خداوند نشان می‌دهد و از دیگر سو موجب توانمندی و شایستگی‌های انسان [البته به خواست خداوند] و

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۴؛ برای مطالعه بیشتر به تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۱۵۴ مراجعه شود.

کرامت ذاتی او شده است. در اینجا انسان‌ها صرف‌نظر از عقاید و باورها، جنسیت و نژاد از این کرامت برخوردارند. طبیعی است این کرامت ذاتی لوازمی دارد و ملزوماتی. ملزوماتش که همان مبانی کرامت به شمار می‌رود، ویژگی‌های پیش‌گفته است. و لوازم کرامت ذاتی انسان احترام به خردورزی، پرسش‌گری، آبرو، حقوق اولیه طبیعی و مسائلی از این قبیل است. بخشی از این لوازم به روابط زیستی و معاشرتی انسان‌ها صرف نظر از اعتقاد و باورها بر می‌گردد. طبیعی است که خداوند کریم که به انسان کرامت ذاتی بخشیده خود در تشریح و قانونگذاری‌اش بدان توجه فرموده است.

از جمله اموری که خداوند حکیم و علیم در کرامت انسانی آن را ملحوظ داشته و کانه جزء لاینفک کرامت و از لوازم ماهیت و ذات آن می‌باشد و رعایت ننمودنش خلاف کرامت بلکه حقارت و هتک حرمت انسان است تساوی و برابری انسانها و نبود تبعیض و ظلم در همه حقوق اجتماعی، انسانی، مدنی، جزائی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... بوده و هست و خواهد بود.

بررسی روابط مسلمان با غیر مسلمان در فقه اسلامی می‌بایست با منظور کردن قاعده کرامت ذاتی باشد. البته این بدان معنا نیست که ادله خاصه که تاب

و توان ضربه زدن و تخصیص دادن این قاعده مسلمه که دلالتش به خاطر جهات تأکید در دلیل قرآنی قاعده بسیار قوی بوده و مانند نص در مسأله است، نادیده انگاشته شود. بلکه کرامت از اصول و کلیات و قواعد عمومی به شمار می‌رود که فقیه به هنگام استنباط و اجتهاد احکام روابط مسلمان با دیگر نحله‌ها نباید از آن بدون توجه و عنایت بگذرد.

این دفتر از مجموعه فقه و زندگی به موضوع ارث میان مسلمانان و غیر مسلمانان می‌پردازد و امیدوار است بتواند با حفظ اصول کلی فقهی و فقه سنتی جواهری و شیخ انصاری رحمته‌الله‌علیه که امام خمینی (سلام الله علیه) به آن عنایت داشت در مسیر حرکت به سوی احکام الهی و وظایف شرعی گام بردارد.

والحمد لله

درآمد

یکی از مباحث مطرح در فقه اسلامی مسأله ارث‌بری کافر از مسلمان و مسلمان از کافر است. این مسأله در کتب فقهی تمامی مذاهب اسلامی به گستردگی مورد توجه و اهتمام است. باید دانست دیدگاه مذاهب فقهی در این مسأله یکسان نیست، بلکه برخی از ابعاد این موضوع مورد توافق همه فقیهان مسلمان است و برخی از ابعاد آن مورد نزاع و اختلاف فقهی است.

همه فقیهان مذاهب اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت بر این باورند که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد ولی

در ارث‌بری مسلمان از کافر چنین اتفاق نظری نیست. جمهور فقیهان اهل سنت عقیده دارند که مسلمان از کافر ارث نمی‌برد ولی مشهور فقیهان شیعه بر این باورند که مسلمان از کافر ارث می‌برد، چنان‌که مانع از ارث‌بری وارثان کافر هم می‌شوند، یعنی اگر کافری از دنیا رود و یک وارث مسلمان و چند وارث کافر داشته باشد تمام ارث وی به وارث مسلمان می‌رسد.

لذا پیش از تبیین و تشریح ابعاد مسأله مناسب است به اجمال به دیدگاه‌ها و آرای فقهی مذاهب اسلامی در این زمینه اشاره گردد:

۱- آرای فقه‌های امامیه

۱- ۱. شیخ صدوق در کتاب المقنع می‌فرماید:

«واعلم انه لا يتوارث اهل ملتین، والمسلم يرث الكافر، والكافر لا يرث المسلم، ولو ان رجلاً ترك ابناً مسلماً وابناً ذمياً لكان الميراث للابن المسلم».^۱

بدان که اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند. [لیکن] مسلم از کافر ارث می‌برد و کافر از مسلم

۱. المقنع، ص ۵۰۲.

ارث نمی‌برد. اگر وارث مردی که از دنیا رفته یک پسر مسلم باشد و یک پسر ذمی، فقط پسر مسلمان ارث می‌برد و پسر ذمی ارث نمی‌برد.

۲- ۱. شیخ مفید در کتاب مقنعه می‌فرماید:

«ویرث اهل الإسلام بالنسب والسبب اهل الكفر والإسلام. ولا يرث كافر مسلماً علی حال. فإن ترك اليهودي أو النصراني أو المجوسي، ابناً مسلماً وابناً علی ملته فميراثه عند آل محمد لا يثبه المسلم دون الكافر».^۱

مسلمان به وسیله نسب و سبب از کافر و مسلمان ارث می‌برد، و به هیچ وجه کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، بنابراین اگر یک نفر یهودی یا نصرانی و یا مجوسی فوت کند و دارای فرزند مسلمان و فرزند غیر مسلمان باشد، تمامی ارث میت به فرزند مسلمان می‌رسد و فرزند کافر او هیچ ارثی نمی‌برد.

۳- ۱. سید مرتضی در کتاب مسائل الناصریات می‌فرماید:

«نحن نرث المشركين ونحجبهم» هذا صحيح،

۱. المقنعة، ص ۷۰۰.

والیه یذهب اصحابنا... ونحن نقول إنَّ المسلم
یرث الکافر ولا یرثه الکافر، فلا توارث بین
الملتین»^۱.

ما (مسلمانان) از مشرکین ارث می‌بریم و مانع
ارث‌بری آنها نیز می‌شویم. این کلام صحیحی
است و مذهب اصحاب ما نیز چنین است... و ما
می‌گوییم که مسلم از کافر ارث می‌برد، لیکن
کافر از مسلم ارث نمی‌برد، پس بین دو ملت
توارث وجود ندارد.

۴ - ۱. ابی الصلاح حلبی در این رابطه در کتاب
الکافی فی الفقه می‌نویسد:

«ولا یرث الکافر المسلم وان اختلف جهات کفره
وقرب نسبه، ویرث المسلم الکافر وان بعد نسبه
کابن خال مسلم لموروث مسلم، او (کذا) کافر له
ولد کافر بیهودیة او نصرانیة او جبر او تشیبه او
جحد نبوة او امامة، میراثه لابن خاله المسلم دون
ولده الکافر»^۲.

هیچ نوع کافری ولو جهت کفرش مختلف باشد
از مسلمان ارث نمی‌برد، و مسلمان از کافر ولو

۱. الناصریات، المسألة السابعة والتسعون والمائة، ص ۴۲۱.

۲. الکافی فی الفقه، ص ۳۷۴.

آنکه از نظر قرابت و فامیلی با میت فاصله داشته باشد ارث می‌برد، مثلاً پسر دایی مسلمان میت (خواه میت مسلمان باشد یا غیر مسلمان) بر فرزند میت که غیر مسلمان باشد در ارث‌بری مقدم است و هیچ‌گونه ارثی به فرزند غیر مسلمان میت نمی‌رسد، و در غیر مسلمان بودن فرزند میت فرقی بین این‌که او یهودی باشد یا نصرانی یا جبری یا قائل به تشبیه یا منکر پیامبر و امامت نمی‌باشد.

۵- ۱. ابن حمزه در وسیله می‌فرماید:

«المسلم يرث الكافر ولا يرثه الكافر»^۱.

مسلمان از کافر ارث می‌برد، لیکن کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

۶- ۱. مرحوم محقق در کتاب شرایع می‌فرماید:

«والکفر المانع: هو ما يخرج به معتقده عن سمة الاسلام. فلا يرث ذمي ولا حربي ولا مرتد مسلما ويرث المسلم الكافر، اصلیا او مرتدا. ولو مات كافر وله ورثة كفار ووارث مسلم، كان ميراثه للمسلم - ولو كان مولى نعمة او

۱. الوسيلة الى نيل الفضيلة، ص ۳۹۴.

ضامن جريرة - دون الكافر وان قرب ولو
لم يتخلف الكافر مسلماً ورثه الكافر إذا كان
اصلياً»^۱

۷- ۱. صاحب كتاب الجامع للشرایع نیز می فرماید:

«والكفار يتوارثون وان اختلفت، مللهم
والمسلمون يتوارثون وان اختلفوا في الآراء. وان
ترك الكافر ولدأ كافراً، وابن اخ، وابن أخت
مسلمين فالثلث لابن الاخت والثلثان لابن الأخ
دون الولد»^۲

۸- ۱. شهید در دروس می فرماید:

«وثانيها: الكفر، فلا يرث الكافر المسلم وان قرب،
حتى ان ضامن الجريرة المسلم والامام يمنعانه،
ويرث المسلم الكافر ويمنع ورثته الكفار، وان
قربوا وبعد»^۳

۹- ۱. همچنین در كتاب جواهر الكلام درباره
ارث بری مسلمان از كافر و عدم ارث بری كافر از مسلمان
چنین آمده است:

«فالكفر المانع عنه... فلا يرث ذمي ولا حربي ولا
مرتد ولا غيرهم من أصناف الكفار مسلماً بلا

۱. شرایع الاسلام، ۴، ص ۵.

۲. الجامع للشرایع، ص ۵۰۲.

۳. الدروس الشرعية ۲، ص ۳۴۴.

خلاف فيه بين المسلمين، بل الاجماع بقسميه عليه، بل المنقول منه مستفيض أو متواتر كالنصوص ولا ينعكس عندنا بل يرث المسلم الكافر أصلياً ومرتداً فان الاسلام لم يزدہ إلا عزاً، كما في النصوص»^۱.

کفر مانع از ارث می‌باشد. از این رو کافر ذمی و حربی و مرتد و سایر اصناف کفار از مسلمان ارث نمی‌برند و در این مسأله میان مسلمانان اختلافی نیست و اجماع محصل و منقول بر این دلالت دارد. بلکه اجماع منقول مانند روایت‌ها مستفیض و یا متواتر است. و نزد امامیه عکس این مسأله صحیح نیست یعنی مسلمان از کافر ارث می‌برد خواه کافر اصلی باشد و یا مرتد، زیرا اسلام بر عزت مسلمان می‌افزاید چنان‌که در روایت‌ها آمده است.

۲- آرای فقهای عامه

شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴ ق) در کتاب الام می‌گوید:

أخبرنا سفيان بن عيينة عن الزهري عن علي بن الحسين عن عمرو بن عثمان عن أسامة بن زيد أن

۱. جواهر، ج ۳۹، ص ۱۵.

رسول الله ﷺ قال: «لا يرث المسلم الكافر ولا الكافر المسلم». قال الشافعي: وبهذا نقول فكل من خالف دين الاسلام من اهل الكتاب ومن اهل الاوثان: فإن ارتد أحد من هؤلاء عن الاسلام لم يرثه المسلم لقول رسول الله ﷺ وقطع الله الولاية بين المسلمين والمشركين، فوافقنا بعض الناس على كل كافر إلا المرتد وحده فإنه قال: ترثه ورثته من المسلمين؛^۱

سفیان بن عیینہ از زهری از علی بن الحسین از عمرو بن عثمان از اسامة بن زید نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و کافر هم از مسلمان ارث نمی‌برد.

شافعی گفته است ما هم بر همین عقیده‌ایم. پس هر کس با اسلام مخالفت ورزد از اهل کتاب یا بت پرستان و اگر کسی از اسلام برگردد، مسلمان از او ارث نمی‌برد به جهت سخن پیامبر ﷺ که فرموده‌اند: و خداوند پیوند میان مسلمانان و مشرکان را قطع کرده است. گرچه بعضی از مردم در این مورد با ما هم رأی هستند ولیکن برخی دیگر مرتد را استثنا کرده‌اند و

۱. الام، ج ۲، جزء رابع، ص ۸۹

گفته‌اند ورثهٔ مسلمان از مرتد ارث می‌برد.

ابو اسحاق ابراهیم بن علی شیرازی شافعی (م ۴۷۶ ق) در کتاب المهدب می‌نویسد:

ولا يرث المسلم من الكافر، ولا الكافر من المسلم، أصلياً كان أو مرتداً، لما روى أسامة بن زيد (رضي الله عنه) أن رسول الله ﷺ قال: «لا يرث المسلم الكافر، ولا الكافر المسلم»؛^۱

مسلمان از کافر ارث نمی‌برد چنان‌که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، خواه کافر اصلی باشد یا مرتد، به‌خاطر آن‌چه که اسامة بن زید از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که فرمود: مسلمان از کافر ارث نمی‌برد چنان‌که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

احمد بن محمد بن قدوری حنفی (۳۳۲ - ۴۲۸ ق) در کتاب المختصر می‌نویسد:

والكفر كله ملة واحدة يتوارث به اهله. ولا يرث المسلم من الكافر، ولا الكافر من المسلم، و مال المرتد لو رثته من المسلمين، و ما اكتسبه في حال رده فيء؛^۲

۱. المجموع شرح المهدب، ج ۱۸، ص ۲۰۷.

۲. اللباب فی شرح الكتاب علی المختصر، ج ۴، ص ۱۹۷.

تمامی کفر یک کیش واحد است، و کافران از یکدیگر ارث می‌برند، ولی مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد. ثروت مرتد از آن وارثان مسلمان وی می‌باشد و آنچه در زمان ارتداد به دست آورد، فیء خواهد بود.

ابن رشد مالکی (۴۵۰ - ۵۲۰ ق) در کتاب بدایة

المجتهد می‌نویسد:

أنه أجمع المسلمون على أن الكافر لا يرث المسلم لقوله تعالى: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ ولما ثبت من قوله (عليه الصلاة والسلام): لا يرث المسلم الكافر ولا الكافر المسلم.

واختلفوا في ميراث المسلم الكافر، وفي ميراث المسلم المرتد، فذهب جمهور العلماء من الصحابة والتابعين وفقهاء الامصار إلى أنه لا يرث المسلم الكافر بهذا الاثر الثابت، وذهب معاذ بن جبل ومعاوية من الصحابة وسعيد بن المسيب ومسروق من التابعين وجماعة إلى أن المسلم يرث الكافر؛^۱

تمامی مسلمانان اتفاق دارند که کافر از مسلمان

۱. بدایة المجتهد ونهاية المقتصد، ج ۲، ص ۲۸۷.

ارث نمی‌برد، زیرا خداوند در قرآن فرموده است: برای کافران بر مؤمنان سلطه‌ای نیست. و نیز رسول خدا ﷺ فرموده است: مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

اما در مورد ارث‌بری مسلمان از کافر و مرتد مسلمان، اختلاف کرده‌اند. جمهور عالمان از صحابه و تابعین و فقیهان عصرهای مختلف بر این عقیده‌اند که مسلمان از کافر ارث نمی‌برد. لیکن معاذ بن جبل و معاویه از میان صحابه و سعید بن مسیب و مسروق از میان تابعان و گروهی دیگر بر این عقیده‌اند که مسلمان از کافر ارث می‌برد.

ابن قدامه حنبلی (۵۴۱ - ۶۲۰ ق) در کتاب المقنع نوشته است:

لا يرث المسلم الكافر؛ ولا الكافر المسلم، إلا أن
يسلم قبل قسم الميراث، فیرثه؛^۱
مسلمان از کافر ارث نمی‌برد و کافر از مسلمان
ارث نمی‌برد، مگر آن‌که کافر پیش از تقسیم ارث
مسلمان گردد که در این صورت ارث خواهد
بُرد.

۱. المقنع ابن قدامه، ص ۱۹۱.

و نیز همو در کتاب الکافی نوشته است:

و يمنع الميراث ثلاثة اشياء: اختلاف الدين. فلا يرث مسلم كافراً ولا كافر مسلماً بحال، لما روى اسامة بن زيد عن النبي ﷺ انه قال: لا يرث الكافر المسلم، ولا المسلم الكافر؛^۱

سه چیز از ارث بری منع می‌کند: یکی از آنها اختلاف در دین است. پس مسلمان از کافر و کافر از مسلمان در هیچ حالی ارث نمی‌برد. به دلیل روایت اسامة بن زید از پیامبر ﷺ که فرمود: کافر از مسلمان و مسلمان از کافر ارث نمی‌برد.

چنان‌که از نقل آرا به دست آمد در این موضوع سه مسأله وجود دارد:

۱. عدم ارث بری کافر از مسلمان، که مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی است.

۲. ارث بری مسلمان از کافر که باور فقیهان امامیه می‌باشد.

۳. مانعیت مسلمان از ارث بری وارثان کافر که این هم باور فقیهان امامیه است.

بررسی‌های فقهی ما در این نوشتار نشان می‌دهد

۱. الکافی فی فقه الامام احمد بن حنبل، ص ۵۶۲.

که عدم ارث‌بری کافر از مسلمان معنایی خاص دارد یعنی هر غیر مسلمانی را شامل نیست، و به عبارت دیگر کافر اخص مطلق از غیر مسلمان است. چنان‌که مانعیت مسلمان از ارث‌بری وارثان کافر نیز همین معنا را دارد. برای تشریح دیدگاه مختار و نقد و بررسی دیدگاهی که نسبت آن به فقه امامیه معروف است، این رساله در چهارفصل بدین شرح تنظیم می‌گردد:


فصل اول: مبانی و مبادی نظری،

فصل دوم: عدم ارث غیر مسلمان از مسلمان،


فصل سوم: ارث‌بری مسلمان از غیر مسلمان و

حاجب شدن وی از ارث وارثان غیر مسلمان،

فصل چهارم: رأی مختار.



فصل اول
مبانی و مبادی نظری



سفید

در این فصل برخی مبادی و مبانی نظری که می‌تواند پیش‌فرض بحث‌های فقهی آتی قرار گیرد، مورد بحث و گفتگو قرار می‌گیرد، از میان مبادی و مبانی دو مسأله حایز اهمیت است: یکی اصل اولی در مسأله توارث مسلمان و کافر و دیگری بررسی و تحلیل معنای کافر.

۱. اصل اولی در مسأله

اطلاق ادلّه ارث در کتاب و سنت اقتضا می‌کند که هر وارثی از مورث خود ارث برد و دین و عقیده در این امر دخالتی ندارد. یکی از این اطلاقات آیه شریفه ذیل می‌باشد:

﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾^۱؛

و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند.

ناگفته نماند که این آیه همانند روایات ذیل آن و روایات دیگر مشابه به آن زیر بنای مسأله توارث از جهت افراد ارث برنده است و این آیه از آیات اصولی قوانین ارث محسوب می‌شود و شما در سراسر فقه شیعه نمی‌توانید موردی را پیدا کنید که بر خلاف آیه و این اصل اساسی الهی و قرآنی باشد، یعنی وارثی که غیر اقرب است مقدم بر وارث اقرب باشد و در لسان فقها از مضمون آیه تعبیر به قاعده اقربیت شده است. یکی دیگر از ادله‌ای که با اطلاقش دلالت می‌کند بر این‌که هر وارثی از مورث خود ارث می‌برد حدیث ذیل می‌باشد.

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي،
وعلى بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن القاسم بن
محمد الاصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري،
عن سفیان ابن عيينة، عن أبي عبد الله □ أن
النبي □ قال: ... ومن ترك مالاً فلورثته...^۲؛

۱. سورة انفال، آیه ۷۵؛ سورة احزاب، آیه ۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۶.

آنچه را که مرده از ثروت پس از مرگ به جای گذارد از آن وارثان او خواهد بود.

۲. معنای کافر

آیا مراد از کافر در آیات و روایات غیر مسلمان است یا این که تنها شامل کسانی می شود که با علم و آگاهی به انکار رو آورده اند؟ به سخن دیگر آیا کافر هر غیر مسلمانی است خواه قاصر باشد یا مقصر؟ و یا این که تنها به غیر مسلمان مقصر کافر می گویند؟

در تعبیرهای فقیهان عموماً کافر معنای عام دارد و شامل مقصر و قاصر می گردد، ولی به نظر ما کافر در اصطلاح قرآن و سنت تنها به غیر مسلمان مقصر اطلاق می شود و شامل افراد قاصر نمی شود. به سخن دیگر کافر تنها به افراد معاند و منکر و کسانی اطلاق می گردد که حق را می شناسند و نزد آنها حق بودن خداوند و آیات نازلۀ او و پیامبرانش ثابت می باشد، لیکن با توجه به این یقین باز هم منکر خداوند یا آیات نازلۀ او و یا پیامبران فرستاده شده از طرف او می باشند، بنابراین افراد قاصر که از روی جهالت و ناتوانی بر جستجو، از حقیقت دور مانده اند را کافر نمی گویند.

شاهد ما بر این ادعا عبارت است از:

۱. در موارد فراوانی از قرآن و سنت عذاب و آتش را به کافر وعده داده است. و از نظر عقل و نقل روشن است که غیر مسلمان قاصر، مشمول وعده عذاب و آتش نیست؛ زیرا عذاب این گونه افراد اولاً: ظلم و خلاف عدل است و شامل قاعده قبح عقاب بلا بیان می باشد، ثانیاً: خداوند در قرآن صراحتاً این مسئله را بیان نموده است:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۱

و ما تا رسولی نفرستیم (و بر خلق اتمام حجت

نکنیم) هرگز به عذاب نمی پردازیم.

ناگفته نماند که بسیاری از اصولیین به این آیه جهت استدلال بر براءت تمسک نموده اند و رسول را به معنای عدم حجت و دلیل اخذ نموده اند. با توجه به این آیه و آیاتی که به کافران وعده عذاب داده است مشخص می گردد که عذاب و عقوبت مترتب بر ابلاغ دلیل و حجت است و آن کسی که دلیل و حجت به او نرسیده است و علم به حجت و حق بودن ندارد به او کافر اطلاق نمی گردد، چراکه اگر به او اطلاق کافر گردد باید مشمول عذاب باشد و این آیه صریحاً عذاب بدون ابلاغ حجت را نفی می نماید.

۱. سوره اسراء، آیه ۱۵.

۲. در روایت‌های متعددی کافر با قیودی معرفی شده که تنها شامل مقصر می‌شود که به دو نمونه از این روایت‌ها اشاره می‌گردد:

- امیرالمؤمنین حضرت علی ؑ در خطبهٔ دوم نماز جمعه چنین می‌فرمود:

... اللهم عذب كفرة اهل الكتاب، الذين يصدون
عن سبيلك، و يجحدون آياتك، و يكذبون
رسلك...؛^۱

پروردگارا! کافران از اهل کتاب، آنان که راه تو را سد می‌کنند و آیات تو را انکار می‌کنند و پیامبرانت را تکذیب می‌کنند، کیفر فرما.^۲
در این بیان حضرت، کافران از اهل کتاب را نفرین می‌کند نه تمامی اهل کتاب را. آن‌گاه آنان را چنین توصیف و معرفی کرده است کسانی که راه تو را سد می‌کنند و آیات تو را جحد و انکار می‌کنند و پیامبران تو را تکذیب می‌کنند. این تقييد و توصيف در مقام معرفي کافران از اهل کتاب نشان از این دارد که کافر تنها بر

۱. من لايحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۷۷، ح ۱۲۶۲.

۲. علامة مجلسي (رحمة الله عليه) در روضة المتقين این خطبه را یکی از بهترین خطبه‌ها دانسته است و سفارش بر مداومت بر آن نموده است: «وهذه الخطبة والخطبة الكبيرة التي رواها الكليني في الصحيح عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ؑ من أحسن الخطب المروية فينبغي المداومة عليهما» روضة المتقين، ج ۲، ص ۶۰۶.

مقصر جاحد آنها اطلاق می‌گردد و شامل افراد قاصر نمی‌شود، و کفر اخص از عدم اسلام است. و در اطلاق کافر عناد با علم موضوعیت دارد چراکه در لغت جحد به معنای انکار با علم به کار برده شده است، فیومی در المصباح المنیر، صفحه ۹۱ ذیل کلمه جَحَدَهُ می‌فرماید: «حَقَّهُ وَبَحَقَّهُ (جَحْدًا) وَ (جَحُودًا) انکره ولا یکون الاعلی علم من الجاحد به». و جحد در مفردات راغب این گونه معنی گردیده است:

«الجحود نفی مافی القلب اثباته واثبات مافی القلب نفیه»^۱ معنای جحد انکار آنچه در قلب ثابت شده و اثبات آن چیزی است که در قلب نفی گردیده است. در المنجد صفحه ۷۹ این طور معنی شده: «جَحَدَ: جَحْدًا وَ جَحُودًا: کفر به - کذب - حقه و بحقه انکر مع علمه به فهو جاحد».

-روایت ابو عمرو زبیری از امام صادق ؑ:

قال: قلت له: أخبرني عن وجوه الكفر في كتاب الله عز وجل قال: «الكفر في كتاب الله على خمسة أوجه:

فمنها كفر الجحود، والجحود على وجهين؛ والكفر بترك ما أمر الله وكفر البراءة وكفر النعم.

۱. مفردات غریب القرآن، ص ۸۸

فَأَمَّا كَافِرَ الْجُحُودِ فَهُوَ الْجُحُودُ بِالرَّبُوبِيَّةِ، وَهُوَ قَوْلُ مَنْ يَقُولُ: لَا رَبَّ وَلَا جَنَّةَ وَلَا نَارَ، وَهُوَ قَوْلُ صَنَفَيْنِ مِنَ الرِّبَاذِقَةِ، يُقَالُ لَهُمْ: الدَّهْرِيَّةُ وَهُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ: ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾. ^١ وَهُوَ دِينٌ وَضَعُوهُ لِأَنفُسِهِمْ بِالِاسْتِحْسَانِ عَلَى غَيْرِ تَثَبُّتٍ مِنْهُمْ وَلَا تَحْقِيقٍ لَشَيْءٍ مِمَّا يَقُولُونَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّهُمْ إِلَّا يَطُنُّونَ﴾ ^٢ أَنْ ذَلِكَ كَمَا يَقُولُونَ وَقَالَ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ ^٣؛ يَعْنِي بِتَوْحِيدِ اللَّهِ تَعَالَى. فَهَذَا أَحَدُ وَجُوهِ الْكُفْرِ.

وَأَمَّا الْوَجْهَ الْآخَرَ مِنَ الْجُحُودِ عَلَى مَعْرِفَةِ وَهُوَ أَنْ يَجْحَدَ الْجَا حِدُوهُ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ، قَدْ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ ^٤ وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ ^٥ فَهَذَا تَفْسِيرٌ وَجْهِي الْجُحُودِ...» ^٦.

١. سورة جاثية، آية ٢٤.

٢. سورة جاثية، آية ٢٤.

٣. سورة بقره، آية ٦.

٤. سورة نمل، آية ١٤.

٥. سورة بقره، آية ٨٩.

٦. الكافي، ج ٢، ص ٣٨٩، ح ١.

ابو عمرو گوید به امام صادق \square عرض کردم انواع کفر را در قرآن برایم گزارش فرمایید. فرمود: کفر در قرآن بر پنج وجه است: کفر انکار که خود دو گونه است، کفر به ترک فرامین خداوند، کفر برائت و کفر نعمت‌ها. کفر جحود، انکار ربوبیت الهی است و این سخن کسانی است که می‌گویند: نه پروردگاری هست و نه بهشتی و نه دوزخی، و این سخن دو گروه از زندیق‌ها است که به آنان دهریه‌گویند و اینها کسانی هستند که می‌گویند: روزگار ما را نابود می‌کند، این آئینی است که خود بدون تحقیق و بررسی و بر پایهٔ هواها ساخته‌اند. خداوند دربارهٔ ایشان می‌فرماید: آنان تنها حدس و گمان دارند. و فرمود: آنان کفر پیشه ساختند، تفاوتی نمی‌کند چه آنها را انذار کنی و چه انذار نکنی، ایمان نخواهند آورد. یعنی توحید خداوند را نمی‌پذیرند. این یک قسم از اقسام کفر است. گونهٔ دیگر کفر انکار از روی شناخت است که با علم به حق و حقیقت آن را انکار می‌کند. خداوند فرموده است: آن را انکار کردند با آن که بدان یقین داشتند و این تنها از روی ستمگری و

برتری جویی است. و نیز خداوند فرموده است: آنان پیش از این بر کافران طلب پیروزی و گشایش داشتند، اما آن‌گاه که حقیقت را شناختند بدان کفر ورزیدند. پس نفرین خداوند بر کافران باد. این تفسیر دو وجه ججود است. با توجه به این که در این روایت امام \square به آیاتی از قرآن تمسک و استشهاد نموده‌اند، مناسب است در این اینجا اشاره‌ای نیز به بحث تفسیری این آیات که مؤید مدعای ما می‌باشد داشته باشیم. صاحب تفسیر المیزان در ذیل آیه ۲۳ سوره جاثیه: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ...﴾ می‌فرماید مراد از این آیه با توجه به این که خداوند سبحان کلمه ﴿إِلَهَهُ﴾ را مقدم بر کلمه ﴿هَوَاهُ﴾ قرار داده است، این است که، آنانی که خداوند را انکار می‌کنند می‌دانند که خدایی وجود دارد و باید او را عبادت نمایند، لیکن با توجه به همین علم هوای خویش را جایگزین خداوند می‌نمایند و آن را عبادت می‌کنند، بنابراین چنین شخصی با علم به خداوند سبحان کافر به خداوند می‌باشد لذا خداوند در ادامه آیه فرماید: ﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ

عَلْمٌ... یعنی این که چنین شخصی از طرف خداوند گمراه شده است و این گمراهی از طرف ذات باری تعالی به جهت تبعیت کردن کافر از هوی نفس می باشد با این که علم به خداوند سبحان و وجوب بندگی او داشته است.^۱

از آنچه که صاحب المیزان بیان داشتند نتیجه می گیریم که اولاً کفر به معنای منکر با علم است و ثانیاً اضلال و گمراهی کافر به جهت علم داشتن او به خداوند سبحان است و این اضلال مترتب و مستقر بر علم خود کافر است نه این که بگوییم خداوند با توجه به علم خودش نسبت به حال این کافر او را گمراه کرده است.

۳. سومین شاهد بر مدعای ما لغت است، زیرا کفر در لغت به معنای پوشاندن است.

راغب اصفهانی در معنای کفر می گوید:

الكفر في اللغة: ستر الشيء، و وصف الليل بالكافر
لستره الاشخاص، والزراع لستره البذر في
الارض... كفر النعمة وكفرانها: سترها بترك اداء
شكرها؛^۲

۱. المیزان، ج ۱۸، ص ۱۶۷ - ۱۷۶.

۲. مفردات غریب القرآن، ص ۴۳۳.

کفر در لغت به معنای پوشاندن است، شب را از آن جهت کافر گویند که اشخاص را می پوشاند، و کشاورز را از آن روی کافر گویند که بذر را در زمین پنهان می کند... کفر نعمت، یعنی پوشاندن و مخفی کردن نعمت به اینکه شکر آن را به جا نیاورد.

همچنین در الصحاح کفر چنین معنا شده است:

«الكافر: الليل المظلم؛ لانه ستر كل شیء بظلمته، والكافر: الذی كفر درعه بثوب؛ أي غطاه ولبسه فوقه، وكل شیء غطى شيئاً فقد كفره. قال ابن السكيت: ومنه سمى الكافر؛ لانه يستر نعم الله عليه... والكافر: الزارع؛ لانه يغطي البذر بالتراب»^۱

کافر یعنی شب تاریک، زیرا با تاریکی خود همه چیز را می پوشاند. کافر یعنی کسی که با لباس زرهش را پوشاند یعنی لباس را بر روی زره پوشاند. هر چیزی که چیز دیگری را بپوشاند می گویند: کفره.

ابن سکیت گفته است کافر نیز به همین جهت کافر نامیده شده، زیرا نعمت های خداوند را

۱. الصحاح، ج ۱، ص ۶۵۱.

مخفی می‌کند و نیز به کشاورز کافر گویند، زیرا
بذر را با خاک می‌پوشاند.

فیروزآبادی در قاموس در معنای کفر نوشته است:
«...و کفر نعمة الله، وبها کُفُوراً و کُفُراً: جحدها
وسترها. وكافره حقه: جحده. والمكفر كمعظم:
المجحد النعمة مع احسانه. وكافر: جاحد لأنعم
الله تعالى»^۱

نعمت‌های خدا را کافر شد یعنی آن را انکار کرد
و پوشاند، حق او را کافر شد یعنی حق او را منکر
شد. مکفر به کسی گویند که با آن که نیکی
می‌کند، نعمت‌ها و خوبی‌هایش انکار می‌شود.
کافر یعنی کسی که نعمت‌های خدا را انکار
می‌کند.

و ابن منظور در لسان العرب همان مطلب
فیروزآبادی را به صورت کامل آورده است.^۲
روشن است که پوشاندن بدون آگاهی نیست به
کسی که چیزی را می‌داند و انکار می‌کند می‌گویند
پوشاننده است، اما بر غافل بی‌خبر که جز باورهای باطل
به چیزی آگاهی ندارد نمی‌گویند پوشاننده است.

۱. قاموس المحيط، ص ۴۲۴.

۲. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۱۸.

در تعلیقه کتاب قوانین در مبحث عدم جواز تقلید در
اصول دین چنین آمده است:

... بل نقول، يظهر من لفظ الكافر هو المقصر،
فيكون القاصر خلاف الظاهر، وخلاف المتبادر
من هذا اللفظ، فيكون محكوماً بعدم ارادته منه. و
وجه هذا الظهور أن الكافر مشتق من الكفر؛
بمعنى الستر، وهو فعل اختياري صادر عن قصد
وشعور، فلا بد أن يكون المراد من الكافر من يكون
كفره كذلك، ولا يكون ذلك إلا كفر المقصر لا
القاصر؛ فإن كفر القاصر انكفار لا كفر، نظير الفرق
بين الاستتار والستر، والانجعال والجعل،
والانكسار والكسر، فتدبر؛^۱

گوییم ظهور واژه کافر در مقصر است و قاصر
خلاف ظاهر و خلاف متبادر از لفظ است. پس
قطعاً از واژه کافر، قاصر اراده نمی شود. دلیل این
ظهور ادعا شده این است که کافر از کفر به معنای
پوشاندن و مخفی کردن، مشتق شده است و
مخفی کردن فعل اختیاری از روی قصد و
آگاهی است، پس می بایست مراد از کافر نیز
چنین چیزی باشد و این تنها بر مقصر صادق

۱. حدیقة الاصول، تعلیقه علی القوانين، ج ۲، ص ۱۷۰.

است نه بر قاصر. زیرا کفر قاصر حقیقتاً پوشاندن نیست بلکه انکفار (پوشانده شده) است مانند تفاوت استتار و ستر، انجعال و جعل و انکسار و کسر [که در همه اینها در فعل ثلاثی، قصد و شعور نهفته است ولی در فعل مزید چنین نیست].

نتیجه گیری و تحقیق

با توجه به معنای کفر و کافر در کتاب و سنت و لغت که ظهور در جحد و جاحد داشت و شامل کسی می‌گردد که با توجه به علمش به حقانیت اسلام و اتمام حجت بر او باز هم اصرار بر کفر و براءت از اسلام و انکار آن می‌نماید، نتیجه می‌گیریم که غیر مسلم شامل همه افراد غیر مسلمان قاصر می‌باشد و کفر اخص مطلق از عدم اسلام است و شامل همه غیر مسلمانها نمی‌گردد.

فصل دوم
عدم ارث غیر مسلمان از مسلمان

سفید

چنان که گذشت فقیهان همه مذاهب اسلامی بر این عقیده‌اند که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد و معنای کافر را عام گرفته‌اند که شامل مقصر و قاصر می‌شود، بلکه تصریح کردند که تمامی اصناف کفار در این مسأله مشترکند. آرای آنها را در پیش از این آوردیم.

در این فصل به نقد و بررسی این دیدگاه می‌پردازیم. مستندات مشهور را می‌توان به سه دسته ذیل تقسیم کرد:

گروه نخست، روایات خاصه‌ای است که بر این مضمون گواهی می‌دهد.

دومین دلیل، روایات عامه‌ای است که بدان استناد می‌شود.

دلیل سوم، اجماعاتی است که در این مسأله ادعا شده و مورد استناد قرار می‌گیرد.
اینک به بررسی این ادله می‌پردازیم.

یکم. روایات خاصه

روایتهای خاصه که می‌تواند مستند این رأی قرار گیرد، هفت طایفه است.

دسته اول: منع ارث کافر از مسلمان

سه روایت بر این مضمون دلالت می‌کند:

۱. وعنه، عن الحسن بن صالح، عن أبي عبدالله □

قال: المسلم يحجب الكافر، ویرثه، والكافر لا

يحجب المسلم ولا یرثه؛^۱

امام صادق □ فرمود: مسلمان جلوی ارث کافر

را می‌گیرد و خود ارث می‌برد ولی کافر جلوی

ارث مسلمان را نمی‌گیرد و ارث نمی‌برد.

۲. وباسناده، عن الحسن بن علی الخزاز، عن

أحمد بن عائذ، عن أبي خديجة، عن أبي

عبدالله □ لا یرث الكافر المسلم...؛^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۱، ح ۲.

۲. همان، ص ۱۲، ح ۳.

امام صادق \square فرمود: کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

۳. وباسناد، عن علی بن الحسن بن فضال، عن محمد بن عبدالله بن زرارة، عن القاسم بن عروة، عن أبي العباس قال: سمعت أبا عبدالله \square يقول: لا يتوارث أهل ملتين يرث هذا هذا ويرث هذا هذا إلا أن المسلم يرث الكافر والكافر لا يرث المسلم؛^۱ ابي العباس گفت: شنیدم که امام صادق \square فرمود: پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی‌برند، مسلم از مسلم و کافر از کافر ارث می‌برد، لیکن مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

معنای کافر در این روایت‌ها غیرمسلمان نیست که شامل قاصرومقصر گردد، بلکه به‌قرائنی که در فصل نخست آوردیم کافر اختصاص به مقصر دارد. از این رو نمی‌توان ادعای عام فقیهان را به این احادیث مستند ساخت.

دسته دوم: منع ارث مشرک از مسلمان

در این زمینه به دو روایت استدلال می‌شود:

۱. وباسناد، عن زرعة، عن سماعة، عن أبي

۱. همان، ص ۱۵، ح ۱۵.

عبدالله رضی الله عنه قال: سألته عن المسلم، هل يرث المشرك؟ قال: نعم، فأما المشرك فلا يرث المسلم؛^۱ سماعه گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا مرد مسلمان از مشرک ارث می برد؟ فرمود: بلی، ولی مشرک از مسلمان ارث نمی برد.

۲. ورواه الشيخ باسناده، عن يونس، عن زرعة، عن سماعة، عن ابي عبدالله رضی الله عنه قال: سألت ابا عبدالله رضی الله عنه عن الرجل المسلم هل يرث المشرك؟ قال: نعم، ولا يرث المشرك المسلم؛^۲

سماعه گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا مرد مسلمان از مشرک ارث می برد؟ فرمود: بلی، ولی مشرک از مسلمان ارث نمی برد.

درباره این روایت‌ها به دو نکته باید توجه کرد:

۱. این دو روایت بر حسب ظاهر اگر نگوییم قطعاً، یک روایت‌اند زیرا سؤال کننده، پاسخ دهنده و مضمون یکی است و اختلاف اندک دو مضمون ضرری به وحدت نمی‌رساند.

۲. این روایت‌ها نیز همچون دسته نخست اختصاص به مشرکان مقصر دارد که از روی علم و عمد و

۱. همان، ص ۱۳، ح ۵.

۲. همان، ذیل ح ۵.

تقصیر به شرک رو آورده‌اند و شامل شرک برخاسته از غفلت و قصور نمی‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾^۱

همانا مشرکان نجس و پلیدند.

و چون «المشركون» جمع با الف و لام است دلالت دارد بر اینکه هر جا شرک هست نجاست و خباثت روحی نیز هست و روشن است که این خباثت روحی و پلیدی را نمی‌توان به افراد غافل و قاصر نسبت داد. هم‌چنان که غفلت مانع از کیفر و عقوبت می‌گردد، مانع از اسباب موجب آن نیز می‌شود. بنابراین دعوی عموم از این روایت‌ها نمی‌توان داشت.

دسته سوم: نفی ارث میان اهل دو ملت [دین]

چهار روایت بر این مفهوم دلالت می‌کند:

۱. وباسناد، عن موسی بن بکر، عن عبد الرحمن بن أعین، عن أبي عبدالله \square قال: «لا يتوارث أهل ملّتين، نحن نرثهم ولا يرثونا، إن الله عزّ وجلّ لم يزدنا بالإسلام إلا عزّاً»^۲؛

۱. سوره توبه، آیه ۲۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۳، ح ۶.

امام صادق \square فرمود: پیروان دوکیش از یکدیگر ارث نمی‌برند، ما از آنان ارث می‌بریم ولی آنان از ما ارث نمی‌برند. خداوند با انتخاب اسلام بر عزّت ما افزوده است.

۲. محمّد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن أبي عمير، عن جميل، و هشام، عن أبي عبدالله \square ، أنه قال فيما روى الناس عن النبي \square أنه قال: «لا يتوارث أهل ملّتين، قال: نرثهم ولا يرثونا، إنّ الإسلام لم يزد في حقّه إلا شدّة»؛^۱

امام صادق \square فرمود: پیروان دوکیش از یکدیگر ارث نمی‌برند، ما از آنها ارث می‌بریم ولی آنها از ما ارث نمی‌برند. اسلام دربارهٔ آنان بر شدت و سخت‌گیری افزوده است.

۳. و باسناده، عن علی بن الحسن بن فضال، عن محمّد بن عبدالله بن زرارة، عن القاسم بن عروة، عن أبي العباس، قال: سمعت أبا عبدالله \square يقول: «لا يتوارث أهل ملّتين، يرث هذا هذا، ويرث هذا هذا، إلا أنّ المسلم يرث الكافر، والكافر لا يرث المسلم»؛^۲

۱. همان، ص ۱۵، ح ۱۴.

۲. همان، ح ۱۵.

امام صادق \square فرمود: پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی‌برند، لیکن مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

۴. وباسناد، عن الحسن بن محمد بن سماعه، عن عبدالله ابن جبلة، عن (ابن بکیر)، عن عبد الرحمن بن أعین، قال: سألت أبا عبدالله \square عن قوله \square «لا يتوارث أهل ملّتين» قال: فقال أبو عبدالله \square «نرثهم ولا يرثونا، إنّ الإسلام لم يزد في ميراثه إلا شدة»؛^۱

عبدالرحمن بن اعین گوید: از امام صادق \square درباره این سخنشان که فرموده‌اند: پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی‌برند. سؤال کردم؟ فرمود: ما از آنان ارث می‌بریم، ولی آنان از ما ارث نمی‌برند. اسلام درباره آنان بر سخت‌گیری در ارث افزوده است.

در توضیح این روایت‌ها باید گفت مراد از دو ملت: ملت کفر و ملت اسلام است، نه ملت اسلام و ملت غیر اسلام از سایر ملل چرا که اولاً اگر منظور عدم توارث بین ملت اسلام و ملت غیر اسلام بود باید در تعبیر می‌فرمود: «لا یكون التوارث بین الملل» و ثانیاً کفر ملت

۱. همان، ح ۱۷.

واحد معرفی شده است. چنان‌که صاحب مفتاح الکرامه فرموده است:

امام صادق ع کفر را ملت واحد معرفی کرده است و قرآن نیز بر این حقیقت دلالت دارد آن‌جا که می‌فرماید: ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^۱ و بعد از حق جز گمراهی چیست؟^۲ پس منظور اسلام و عدم اسلام نیست، بلکه اسلام و کفر است. و کفر چنان‌که گذشت به معنای کافر مقصر و معاند است و شامل قاصر و غافل نمی‌گردد. گذشته از آن‌که در روایت سوم یعنی روایت ابوالعباس دو ملت تفسیر شده بود به مسلم و کافر آن‌جا که فرمود: لا يتوارث اهل ملتین إلا أن المسلم يرث الکافر والکافر لا يرث المسلم.

دسته چهارم: منع ارث ذمی از مسلمان

بر این مضمون دو روایت دلالت دارد.

۱. محمد بن علی بن الحسین، باسناده، عن الحسن بن محبوب، عن أبي ولاد، قال: سمعت أبا عبدالله ع يقول: المسلم يرث امرأته

۱. سوره یونس، آیه ۳۲.

۲. مفتاح الکرامة، ج ۸، ص ۱۸.

الذمیة، وهی لا ترثه؛^۱

امام صادق □ فرمود: مسلمان از زن ذمی‌ه‌اش ارث می‌برد، ولی آن زن از مسلمان ارث نمی‌برد.

۲. محمد بن یعقوب، عن أحمد بن محمد - یعنی العاصمی -، عن علی بن الحسن التیمی، عن أخیه أحمد بن الحسن، عن أبیه، عن جعفر بن محمد، عن ابن رباط رفعه، قال: قال امیر المؤمنین □، لو أن رجلاً ذمیاً أسلم، وأبوه حی، ولأبیه ولد غیره، ثم مات الاب، ورثه المسلم جمیع ماله، ولم یرثه ولده ولا امرأته مع المسلم شیئاً؛^۲

امیرمؤمنان □ فرمود: اگر مرد ذمی مسلمان شود و پدرش زنده باشد و فرزندان دیگری نیز غیر از او داشته باشد سپس پدر بمیرد، فرزند مسلمان تمام اموال را به ارث می‌برد و فرزندان و همسر او با وجود فرزند مسلم چیزی را به ارث نمی‌برند.

درباره این روایت‌ها باید گفت:

اولاً. مورد آنها خاص است، زیرا مورد روایت اول

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۱، ح ۱.

۲. همان، ص ۲۴، ح ۱.

زوجه است و مورد روایت دوم فرزند و همسر و نمی‌توان از آن، قاعده کلی استفاده کرد.

ثانیاً مورد آنها ذمی و ذمیّه است که در زمان غیبت مورد ابتلا نیست، زیرا یا توان بر عقد ذمه نیست، و یا این که مشروعیت آن اختصاص به عصر حضور دارد، که رأی ما بر این است. بنابراین نمی‌توان به این روایات‌ها حتی در مورد خاص آنها استدلال کرد.

اگر گفته شود حکم این دو روایت به غیر ذمی یعنی مستأمن و معاهد که در زمان غیبت نیز محقق می‌شود، با تنقیح مناط تعمیم می‌یابد چرا که استیمنان و معاهده نیز مانند ذمه احترام در جان و عرض و مال و سایر حقوق اجتماعی را سبب می‌شود و اگر ذمی با این که حقوقش محترم است ولی از مسلمان ارث نمی‌برد، مستأمن و معاهد نیز چنین خواهد بود. به سخن دیگر اگر عقد ذمه که مناط احترام حقوق اجتماعی اهل ذمه بود، سبب نمی‌شود که از مسلمان ارث برد در باب استیمنان و معاهده نیز چنین است. بلکه می‌توان از راه اولویت بدین مسأله قائل شد، زیرا ذمی با این که جزیه می‌پردازد نمی‌تواند از مسلمان ارث برد پس دیگر غیر مسلمانان از قبیل مستأمن و معاهد که جزیه نیز نمی‌پردازند، به طریق اولی ارث نخواهند بُرد.

در پاسخ این سخن خواهیم گفت:

اولاً. الغای خصوصیت چه رسد به اولویت ممنوع است، زیرا تفاوتی آشکار میان اهل ذمه و سایر غیر مسلمانان از قبیل مستأمن و معاهد در برخی از موارد است. که محل بحث نیز از آن قبیل است در این روایت‌ها زوجه اهل ذمه و ولد ذمی از ارث ممنوع شده‌اند و ظاهر مرفوعه آن است که مراد از ولد، ولد صغار است و از آن رو که زوجه و ولد صغار اهل ذمه از جزیه معافند، محتمل است ممنوعیت از ارث در مقابل این امتیاز باشد. ولی این معافیت در مورد مستأمن و معاهد نیست و لذا ممنوعیت از ارث نیز معنا ندارد.

ثانیاً. تعمیم حکم ذمی به غیر ذمی، مبتنی بر آن است که دلیل و مستند حکم در مورد اهل ذمه تمام باشد ولی چنین نیست. زیرا حدیث دوم به خاطر رفع و مجهول بودن ابن رباط ضعیف است و حدیث اول گرچه سندش صحیح است ولی تردیدی جدی در اعتبار آن وجود دارد، زیرا لازمه پذیرفتن آن عدم ارث زوجه غیر مسلمان اعم از ذمی و غیر ذمی می‌باشد. و این لازمه موجب تقیید و تخصیص در روایات فراوان وارد شده در ارث زوجه از زوج است که از نظر عقلاً تخصیص و تقیید روایات فراوان با یک خبر ولو سندش صحیح باشد،

جای تأمل و تردید دارد.

ثالثاً. بر فرض پذیرفتن تعمیم محتمل است ممنوعیت اختصاص به زمان حضور داشته باشد چنان‌که ذمه اختصاص به آن زمان دارد. چرا که ذمه مربوط به پس از دعوت ابتدایی و پیش از مقاتله و نبرد است و رأی مشهور و مختار آن است که دعوت ابتدایی اختصاص به زمان حضور دارد. بنابراین تعمیم نیز به همان زمان اختصاص خواهد داشت.

رابعاً. اگر تعمیم را به غیر اهل ذمه بپذیریم و آن را مختص زمان حضور ندانیم، این صحیحه با این دو مرسله معارضه خواهد داشت.

۱. وعن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی نجران، عن غیر واحد، عن أبی عبدالله ؑ فی یهودیّ أو نصرانیّ یموت، وله أولاد مسلمون وأولاد غیر مسلمین، فقال: «هم علی مواریثهم»؛^۱ از امام صادق ؑ درباره یهودی یا مسیحی که فوت شده است و دارای فرزندان مسلمان و غیر مسلمان می‌باشد، سؤال شد فرمود: آنان ارث می‌برند.

۲. وفي (المقنع) قال: قال أبو عبدالله ؑ - فی

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۲۴، ح ۲.

الرجل النصرانی (تکون) عنده المرأة النصرانية، فتسلم، أو يسلم، ثم يموت أحدهما، قال: «ليس بينهما ميراث»؛^۱

امام صادق □ دربارهٔ مرد مسیحی که زنی مسیحی دارد و یکی از آنها مسلمان شود و سپس یکی از آنها بمیرد فرمود: میان آنان توارث نیست.

مرسلهٔ ابن ابی نجران، از آن رو که از افراد متعدد نقل شده [یعنی غیر واحد من اصحابنا] مانند صحیح است و معتبر می‌باشد، و مرسلهٔ صدوق نیز از آن رو که نسبت جزمی به معصوم دارد و با مرسلهٔ ابن ابی نجران نیز تقویت می‌شود اعتبار خواهد داشت. گرچه برای معارضه، مرسله ابن ابی نجران کفایت می‌کند. با توجه به معارضه، ترجیح با مرسله خواهد بود زیرا با اطلاعات قرآن و سنت سازگار است.

دستهٔ پنجم: عدم ارث یهودی و نصرانی از مسلمان

در این مضمون به سه روایت می‌توان استناد کرد:

۱. ویاسناده، عن عاصم بن حمید، عن محمد بن

قیس، عن ابی جعفر □ قال: سمعته يقول: «لا يرث

۱. همان، ج ۲۶، ص ۱۴، ح ۱۲.

اليهودى والنصرانىّ المسلمين، ويرث المسلمون
اليهود والنصارى»؛^۱

محمد بن قيس گوید از امام باقر □ شنیدم که
می فرمود: یهودی و نصرانی از مسلمانان ارث
نمی برند، ولی مسلمانان از یهود و نصارا ارث
می برند.

۲. عبدالله بن جعفر في (قرب الاسناد)، عن عبدالله
بن الحسن، عن عليّ بن جعفر، عن أخيه موسى بن
جعفر □ قال: سألته عن نصراني يموت ابنه وهو
مسلم، هل يرث؟ فقال: «لا يرث أهل ملّة»؛^۲
علی بن جعفر گوید: از امام کاظم □ پرسیدم که
مردی نصرانی فرزند مسلمانش از دنیا می رود،
آیا از او ارث می برد؟ فرمود: پیروان دیگر
کیش ها از مسلمان ارث نمی برند.

۳. محمد بن عليّ بن الحسين بإسناده، عن الحسن
بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عبد الملك
بن أعين ومالك بن أعين جميعاً، عن أبي جعفر □
قال: سألته عن نصراني مات، وله ابن أخ مسلم، وابن
أخت مسلم، وله أولاد وزوجة نصراني، فقال: «أرى

۱. همان، ص ۱۳، ح ۷.

۲. همان، ص ۱۸، ح ۲۴.

أَنْ يُعْطِيَ ابْنَ أُخِيهِ الْمُسْلِمِ ثُلْثِي مَا تَرَكَهُ، وَيُعْطِيَ ابْنَ أُخْتِهِ الْمُسْلِمِ ثُلْثَ مَا تَرَكَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ صَغَارٌ، فَإِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَغَارٌ فَإِنَّ عَلَى الْوَارِثِينَ أَنْ يَنْفِقُوا عَلَى الصَّغَارِ مِمَّا وَرِثُوا عَنْ آبِيهِمْ حَتَّى يَدْرِكُوا»، قِيلَ لَهُ: كَيْفَ يَنْفِقَانِ عَلَى الصَّغَارِ؟ فَقَالَ: «يُخْرِجُ وَارِثُ الثَّلَاثِينَ ثُلْثِي النِّفْقَةِ، وَيُخْرِجُ وَارِثُ الثَّلَاثِ ثُلْثَ النِّفْقَةِ، فَإِذَا أُدْرِكُوا قَطَعُوا النِّفْقَةَ عَنْهُمْ»، قِيلَ لَهُ: فَإِنْ أَسْلَمَ أَوْلَادُهُ وَهُمْ صَغَارٌ؟ فَقَالَ: «يُدْفَعُ مَا تَرَكَ آبُوهُمْ إِلَى الْإِمَامِ حَتَّى يَدْرِكُوا، فَإِنْ أَتَمَّوْا عَلَى الْإِسْلَامِ إِذَا أُدْرِكُوا دَفَعَ الْإِمَامُ مِيرَاثَهُ إِلَيْهِمْ، وَإِنْ لَمْ يَتِمَّوْا عَلَى الْإِسْلَامِ إِذَا أُدْرِكُوا دَفَعَ الْإِمَامُ مِيرَاثَهُ إِلَى ابْنِ أُخِيهِ وَابْنِ أُخْتِهِ الْمُسْلِمِينَ، يُدْفَعُ إِلَى ابْنِ أُخِيهِ ثُلْثِي مَا تَرَكَ، وَيُدْفَعُ إِلَى ابْنِ أُخْتِهِ ثُلْثَ مَا تَرَكَ»؛^۱

مالک بن اعین گوید: از امام باقر ع دربارهٔ مرد مسیحی پرسیدم که از دنیا رفته و برادرزادهٔ مسلمان و خواهرزادهٔ مسلمان دارد و نیز فرزندان و همسر مسیحی؟ فرمود: دو سوم ترکه به برادرزاده و یک سوم آن به خواهرزادهٔ مسلمان می‌رسد. البته در صورتی که این مرد مسیحی فرزندان خردسال ندارد. ولی اگر

۱. همان، ص ۱۸، ح ۱.

فرزندان خردسال دارد وارثان مسلمان باید نفقه و خرجی این فرزندان را از سهم ارث خود بپردازند تا به سن بلوغ رسند؟ گفته شد چگونه هزینه و انفاق کنند؟ فرمود کسی که دو سوم اموال را به ارث برده دو سوم خرجی را بپردازد و کسی که یک سوم سهم برده یک سوم خرجی را بپردازد. و وقتی کودکان به سن بلوغ رسیدند انفاق بر آنها قطع می‌گردد. گفته شد اگر کودکان در کودکی مسلمان شوند چه حکمی دارد؟ فرمود: ترکه پدر نزد امام می‌ماند تا به سن بلوغ رسند آن‌گاه اگر در سن بلوغ بر اسلام باقی ماندند، امام اموال را به آنان بر می‌گرداند و اگر در زمان بلوغ بر اسلام باقی نمانند اموال را به برادرزاده و خواهرزاده می‌پردازند. دو سوم ترکه به برادرزاده و یک سوم به خواهرزاده می‌رسد.

در پاسخ به این روایت‌ها باید گفت:

اولاً. صحیحۀ محمد بن قیس و خبر علی بن جعفر گرچه به صراحت دلالت دارند بر عدم ارث یهودی و نصرانی از مسلمان، لیکن با مرسلۀ ابن ابی نجران که پیش از این نقل شد معارضه دارند و از آن روکه مرسله با اطلاق کتاب و سنت در ارث اولاد سازگار است ترجیح با

مرسله خواهد بود، علاوه آن که مرسله نقل‌های متعدد دارد [عن غیر واحد من اصحابنا] ولی صحیحه تنها از عاصم بن حمید نقل شده است.

شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام^۱ از تعارض چنین پاسخ می‌گوید که مراد از جمله «هم علی مواریثهم» در مرسله ابن ابی نجران ارث یهودیان و مسیحیان در میان خودشان است و اگر بگوییم مراد ارث‌بری از مسلمان است مرسله به صورت تقیه صادر شده است.

در پاسخ شیخ الطائفه^۲ باید گفت: مرسله را به صورت فوق معنا کردن، یعنی ارث‌بری غیر مسلمانان در میان خودشان، خلاف ظهور روایت است و شیخ نیز بر این مطلب تصریح دارد و اما حمل بر تقیه در صورتی است که پیش از آن یک طرف معارضه موافق با قرآن و سنت نباشد. و مرسله ابن ابی نجران، با اطلاعات کتاب و سنت سازگار است، و نوبت به ترجیح به مخالفت با عامه نمی‌رسد.

ممکن است گفته شود، آن دو روایت در مقام معارضه رجحان دارند؛ زیرا شهرت فتوایی در میان اصحاب بر طبق آن است ولی این سخن نادرست است، زیرا موضوع شهرت در عبارات فقها کفر است ولی در این روایت‌ها موضوع یهودی و نصرانی است و از سوی دیگر

۱. تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۳۷۱، ذیل روایت ۱۳۲۷.

با توجه به نقل متعدد مرسله در میان اصحاب [عن غیر واحد من اصحابنا] نمی‌توان پذیرفت که رأی مقابل مشهور باشد. چراکه در عصر حضور نقل روایت خود گواهی بر عمل و افتاء بر طبق آن است، و این تعبیر دلالت می‌کند گروه بسیاری از اصحاب ائمه در عصر حضور بر مضمون مرسله ابن ابی نجران عمل می‌کرده‌اند، بر این اساس چگونه می‌توان گفت رأی دیگر از شهرت عملی و فتوایی برخوردار بوده است.

ثانیاً، دربارهٔ روایت مالک بن اعین یعنی حدیث سوم باید همان مطلبی را گفت که مقدس اردبیلی پس از نقل این روایت گفته است:

این روایت با قوانین ناسازگار است و باید آن را کنار نهاد، زیرا از صحت برخوردار نیست مالک بن اعین توثیق نشده بلکه مذموم است. علامه در کتاب خلاصه^۱ از کشی نقل می‌کند که فرموده است: مالک بن اعین شیعه نیست بلکه علی بن احمد عقیقی او را از مخالفان شمرده است. پس باور به صحیح بودن این روایت چنان‌که صاحب غایة المراد^۲

۱. خلاصه الاقوال، ص ۴۱۱.

۲. غایة المراد، ج ۳، ص ۵۹۷.

و مختلف^۱ گفته‌اند دشوار است و ممکن است مراد آنها این باشد که این روایت تا مالک صحیح است. و در این صورت نمی‌توان به چنین روایتی در مسائل مخالف قوانین تمسک جست.

علاوه آن که متن روایت اضطراب دارد زیرا ابتدا فرموده است برادرزاده و خواهرزاده تمام ارث را می‌برند و تفصیل نداده که فرزندان وی مسلمان شده‌اند یا نه؟ و سپس حکم کرده اگر فرزندان اسلام آوردند امام سهم آنان را می‌پردازد.

از سوی دیگر در متن روایت وجوب انفاق بر خواهرزاده و برادرزاده نسبت به فرزندان میت مطرح شده است با این که نمی‌دانند فرزندان مسلمان شده‌اند. ولی وجوب انفاق بر امام با این که می‌داند فرزندان مسلمان شده‌اند مطرح نیست. و این نیز جای تأمل دارد.^۲

دستة ششم: اسلام آوردن پیش از تقسیم ارث

روایت‌های فراوانی بر این مضمون دلالت دارد که سه حدیث را می‌آوریم:

۱. مختلف الشیعه، ج ۹، ص ۷۴، مسألة ۲۳.

۲. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۱، ص ۴۸۴.

۱. محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن أبيه
 وعن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، وعن
 عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد جميعاً، عن
 ابن محبوب، عن عليّ بن رثاب، عن أبي بصير
 يعنى: المرادى، قال: سألت أبا عبد الله ؑ، عن
 رجل مسلم مات وله أم نصرانية، وله زوجة وولد
 مسلمون، فقال: إن أسلمت أمّه قبل أن يقسم
 ميراثه أعطيت السدس، قلت: فإن لم يكن له
 امرأة، ولا ولد، ولا وارث له سهم فى الكتاب
 مسلمين، وله قرابة نصارى ممّن له سهم فى
 الكتاب لو كانوا مسلمين، لمن يكون ميراثه؟ قال:
 إن أسلمت أمّه فإنّ ميراثه لها، وإن لم تسلم أمّه،
 وأسلم بعض قرابته ممّن له سهم فى الكتاب فإنّ
 ميراثه له، فإن لم يسلم أحد من قرابته فإنّ ميراثه
 للإمام؛^۱

ابو بصير گوید از امام صادق ؑ درباره مردی
 مسلمان پرسیدم که مادری مسیحی و همسر و
 فرزندانى مسلمان دارد؟ فرمود: اگر مادر پیش از
 تقسیم میراث، مسلمان شود یک ششم اموال
 به وی می رسد گفتم: اگر همسر و فرزند و وارث

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۲۰، ح ۱.

دیگری که سهم برَد، ندارد، ولی خویشاوندانی مسیحی دارد که اگر مسلمان بودند ارث می‌بردند، در این حال اموال او از آن کیست؟ فرمود: اگر مادر مسلمان شود تمام اموال از آن او خواهد بود و اگر مادر مسلمان نشود و برخی دیگر از خویشاوندان سهم‌بر، مسلمان شوند، ارث از آن وی خواهد بود و اگر کسی مسلمان نشود، اموال از آن امام □ خواهد بود.

۲. وعن علیّ، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن عبدالله بن مسکان، عن أبی عبدالله □، قال: من أسلم علی میراث قبل أن یقسم فله میراثه، وإن أسلم وقد قسم فلا میراث له؛^۱
امام صادق □ فرمود: هر کس پیش از تقسیم میراث، مسلمان شود ارث خواهد داشت، ولی اگر پس از تقسیم ارث مسلمان شود سهمی ندارد.

۳. وعنّه، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن أبان الأحمر، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما □، قال: من أسلم علی میراث (من) قبل أن یقسم فهو له، ومن أسلم بعد ما قسم فلا میراث له، ومن أعتق

۱. همان، ص ۲۱، ح ۲.

علی میراث قبل أن یقسم المیراث فهو له، ومن
 أعتق بعد ما قسم فلا میراث له، وقال: فی المرأة إذا
 أسلمت قبل أن یقسم المیراث: فلها المیراث؛^۱
 امام باقر یا امام صادق ؑ فرمودند: اگر کسی
 پیش از تقسیم ارث مسلمان شود سهم می برد،
 ولی اگر پس از تقسیم ارث مسلمان شود سهمی
 ندارد. اگر برده ای پیش از تقسیم ارث آزاد شود
 ارث می برد، ولی اگر پس از تقسیم ارث آزاد
 گردد سهم ارث ندارد. و فرمود: اگر زن پیش از
 تقسیم ارث مسلمان گردد ارث خواهد داشت.
 این روایت ها گرچه تعدادش فراوان است و به صورت
 مستفیض نقل شده است لیکن از جهت دلالت مشکل
 دارد، زیرا این روایت ها بر مانعیت کفر و حاجب بودن
 اسلام دلالت ندارد بلکه با فراغ از این امر، حکم مسأله را
 بیان می کند، به سخن دیگر در مقام بیان این نکته
 نیست که مانع، کفر است یا عدم الاسلام و از این جهت
 ساکت است، بدین جهت نمی توان بر اینها استناد کرد.
 ممکن است گفته شود در صحیحۀ ابی بصیر که
 نخستین روایت این دسته است، مفروض مادر مسیحی
 و خویشاوندان مسیحی است که از ارث محروم می شوند

۱. همان، ص ۲۱، ح ۳.

و در این روایت استفسار نشده که مسیحی بودن آنها از روی عناد و انکار است یا بر پایه قصور بوده است. به تعبیر دیگر ظاهر این روایت دلالت دارد که مانع از ارث عدم الاسلام است نه کفر.

در پاسخ باید گفت: ظاهر صحیح آن است که کفر مادر مسیحی از روی تقصیر است چراکه با فرض اسلام آوردن فرزند، عروس و نوه، باقی ماندن او بر کفر از روی عناد و انکار است و گرنه چگونه با این همه علایم و شواهد از آیین خود بر نگشته است. نمونه‌هایی در تاریخ اسلام نشان از این دارد که مادر پس از اسلام آوردن فرزند مسلمان می‌شده است.

زکریا بن ابراهیم می‌گوید:

من مسیحی بوده و سپس مسلمان شدم و در هنگام حج امام صادق ع را زیارت کردم و جریان اسلام آوردن خود را تشریح کردم. آن‌گاه از حضرت درباره پدر و مادر و خانواده‌ام که مسیحی هستند پرسیدم که با آنان چگونه رفتار کنم؟ فرمود اگر از گوشت خوک استفاده نمی‌کنند، هم غذایی با آنان مانعی ندارد و به مادرت بسیار نیکی کن و کارهای او را به دیگری واگذار مکن و خود انجام ده. پس از بازگشت

وقتی مادرم این رفتار را دید پرسید چه اتفاقی افتاده که رفتارت دگرگون شده است گفتم فرزند پیامبر چنین به من توصیه کرده است مادر می‌گوید این بهترین دین است و مسلمان می‌شود و همان شب از دنیا می‌رود.^۱

در باره خویشاوندان مسیحی که در ذیل روایت آمده نیز همین مسأله صادق است؛ زیرا خویشاوندانی که سهم آنان در قرآن تعیین شده خویشاوندان نزدیک از قبیل پدر و مادر، فرزندان و خواهران و برادرانند و کفر آنان با این که برخی از اعضای خانواده اسلام اختیار کرده‌اند نمی‌تواند از روی قصور باشد، بلکه از روی تقصیر خواهد بود.

و لاقلاً با وجود این احتمال دیگر نمی‌توان به روایت استناد جست به سخن دیگر ممنوعیت آنان از ارث به جهت مسیحی بودن نیست بلکه به جهت مؤتمن نبودن است و شاید سؤال نکردن حضرت از وضعیت خویشاوندان مسیحی بدان جهت است که در آن زمان تمام مسیحیان غیر مؤتمن بوده‌اند از این روی ترک استفصال دلالتی بر عمومیت حکم ندارد.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۱۱ نقل با تلخیص.

گذشته از آن که برخی از فقیهان در روایت ابی بصیر خدشه وارد کرده و آن را نپذیرفته‌اند چنان که صاحب وسائل از آنان نقل می‌کند.^۱

دستۀ هفتم: روایت‌های ارتداد

یک روایت بر این مضمون دلالت دارد:

وعن علی بن إبراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير،
عن أبان بن عثمان، عن ذكره، عن أبي عبدالله □
فی رجل یموت مرتدّاً عن الإسلام وله أولاد،
فقال: ماله لولده المسلمین؛^۲

امام صادق □ دربارهٔ مردی که با حال ارتداد از دنیا رفته و فرزندی دارد فرمود: اموال او از آن فرزندان مسلمان وی می‌باشد.

به این روایت گذشته از ارسال در سند به چند دلیل

نمی‌توان تمسک جست:

اولاً. حکم این روایت مختص مرتد است و از آن روکه مرتد احکام خاص دارد، الغای خصوصیت و تعمیم حکم آن به سایر اصناف کفار قابل قبول نیست.

ثانیاً. برخی روایت‌های باب ارتداد، ارث مرتد را از

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۲۰، ذیل حدیث ۱ (پاورقی ۳).

۲. همان، ص ۲۸، ح ۶.

آن فرزندان می‌داند و قید مسلمان بودن آنها، در آن ذکر نشده است.^۱

دوم. اخبار عامه

در این قسمت به روایت‌هایی که به صورت عام مزایایی را برای مسلمانان در مقابل کفار اثبات می‌کند، استدلال می‌شود.

۱. ویاستاده عن أبي الأسود الدثلي: أن معاذ بن جبل كان باليمن، فاجتمعوا إليه، وقالوا: يهودي مات وترك أخاً مسلماً، فقال معاذ: سمعت رسول الله ﷺ يقول: الإسلام يزيد ولا ينقص، فوّرث المسلم من أخيه اليهودي؛^۲

معاذ بن جبل در یمن بود، مردمان آن جا نزد او گرد آمدند و گفتند: مردی یهودی از دنیا رفته و برادری مسلمان دارد. معاذ گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: اسلام می‌افزاید و نمی‌کاهد. پس دستور داد که مسلمان از برادر یهودی ارث برد.

۲. قال الصدوق: وقال النبي ﷺ: الإسلام يزيد

۱. بنگرید: وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۲۹، ح ۷؛ ص ۲۷، ح ۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۴، ح ۸.

ولا ینقص؛^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: اسلام می‌افزاید ولی کم نمی‌کند.

۳. قال: وقال ﷺ: لا ضرر ولا ضرار فی الإسلام، فالإسلام یزید المسلم خیراً، ولا یزیده شرّاً؛^۲

فرمود: ضرر و زیانی در اسلام نیست، اسلام بر خیر و برکت مسلمان می‌افزاید و برای او شر نمی‌افزاید.

۴. قال: وقال ﷺ: الإسلام یعلو ولا یُعلى علیه؛^۳
فرمود: اسلام برتر است و چیزی بالاتر از آن نیست.

سستی استدلال به این روایت‌ها روشن است، زیرا وجهی برای استدلال در اینها دیده نمی‌شود، چراکه مسئله ارث بردن افراد غیر مسلمان از مسلمان نه شری برای مسلمان و نه علوی برای اسلام است، بلکه یک حق اجتماعی و از حقوق خویشاوندی و ازدواج است و هیچ ارتباطی به مسأله شرّ و یا مسأله علوّ نداشته و ندارد. ناگفته نماند که تمام این روایت‌ها

۱. همان، ح ۹.

۲. همان، ح ۱۰.

۳. همان، ح ۱۱.

مرسله‌اند و از نظر سند اعتباری ندارند.

سوم. اجماعات

در درآمد این نوشتار سخنان فقیهان شیعه و اهل سنت را در عدم ارث غیر مسلمان از مسلمان آوردیم و در آن جا به اقوال آنان و اجماعات ادعا شده اشاره کردیم. اتفاق همه مذاهب در این مسأله بازگو شد. در پاسخ باید گفت: اجماع در صورتی حجت است که مدرکی از کتاب و سنت در میان نباشد و با وجود مستندات قرآنی و روایی در یک مسأله جایی برای استدلال به اجماع نیست. در این مسأله از آن رو که تمامی فقیهان به اخبار و روایات بسیار تمسک جسته‌اند، باید بدانها رجوع شود و مورد بررسی قرار گیرد و اجماع در این میان نقشی ندارد.

فصل سوم
ارث‌بری مسلمان از غیر مسلمان
و حاجب شدن وی از ارث وارثان
غیر مسلمان

سفید

ارث‌بری مسلمان از کافر را قواعد عمومی ارث و
عمومات آن تأیید می‌کند. به سخن دیگر اصل اولی که
در فصل نخست بدان اشاره شد بر این مطلب دلالت
دارد. به جز آن اخبار و روایات فراوانی بر این مسأله
دلالت دارد که در فصل سوم آنها را گزارش کردیم و به
جهت اختصار در اینجا تنها به فهرست آن اشاره
می‌شود و از ذکر متن روایات خودداری می‌کنیم.

- روایت‌های سه‌گانه دسته اول

- روایت‌های دوگانه دسته دوم

- روایت‌های چهارگانه دسته سوم

- روایت‌های دوگانه دسته چهارم

- حدیث اول از دسته پنجم

مطلب مهم و قابل بحث در این فصل، حاجب شدن مسلمان از ارث‌بری وارثان کافر است. چنان‌که گذشت این رأی مورد قبول مشهور فقیهان شیعه می‌باشد.

در سخن فقیهان دو دلیل عمده بر این نظر دیده می‌شود. یکی اخبار و روایات و دیگری اجماع. اینک به نقل این دو دلیل و نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

الف. روایات

مرحوم نراقی در کتاب مستند الشیعه به این روایات‌ها در این مسأله استناد جسته است:^۱

۱. روایت حسن بن صالح از امام صادق ﷺ

المسلم یحجب الکافر ویرثه، والکافر لا یحجب المؤمن ولا یرثه.^۲

۲. روایت مالک بن اعین از امام باقر ﷺ

سألته عن نصرانی مات، وله ابن أخ مسلم، وابن أخت مسلم، وله أولاد وزوجة نصرانی، فقال: «أرى أن يعطي ابن أخیه المسلم ثلثی ما ترکه،

۱. مستند الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۴-۲۵.

۲. این روایت با ترجمه در صفحه ۴۶ نقل شد.

ويعطى ابن أخته المسلم ثلث ما ترك إن لم يكن له
لد صغار...^۱

۳. مرفوعه ابن رباط قال اميرالمؤمنين ﷺ:
لو أن رجلاً ذمياً أسلم، و أبوه، حيّ ولأبيه ولد
غيره، ثم مات الأب، ورثه المسلم جميع ماله،
ولم يرثه ولده ولا امرأته مع المسلم شيئاً.^۲
۴. روایت فقه الرضوی:

و لو أن رجلاً مسلماً أو ذمياً ترك إبناً مسلماً و إبناً
ذمياً لكان الميراث من الرجل المسلم والذمي
للابن المسلم؛^۳

اگر مرد مسلمان یا اهل ذمه بمیرد و فرزند
مسلمان و فرزند اهل ذمه از او بر جای ماند،
میراث مرد مسلمان و مرد اهل زمه از آن فرزند
مسلمان خواهد بود.

۵. روایت‌هایی که دلالت دارد هر کس پیش از
تقسیم ارث، مسلمان شود سهم می‌برد. برخی از این
روایت‌ها را در فصل گذشته در دستة ششم با ترجمه
آوردیم.^۴

۱. این روایت با ترجمه در صفحه ۵۹ و ۶۰ نقل شد.

۲. این روایت با ترجمه در صفحه ۵۳ نقل شد.

۳. فقه الرضا، ص ۲۹۰.

۴. بنگرید: ص ۶۴-۶۹.

مرحوم نراقی پس از اشاره به این روایت‌ها نوشته است:

ثم بعد تحقق الشهرة العظيمة التي كادت ان تكون
اجماعاً لا يضر ضعف المستند، مع ان في روايات
من اسلم الى الميراث ما ليس بضعيف؛^۱
با توجه به شهرت عظیم که در مسأله است و
نزدیک به اجماع می‌باشد، ضعف برخی از
روایات آسیبی به حکم نمی‌رساند، علاوه بر
آن که در روایات مربوط به اسلام آوردن پیش از
تقسیم میراث، حدیث ضعیفی وجود ندارد.

نقد و بررسی

به نظر ما به این روایت‌ها نمی‌توان استدلال کرد
زیرا:

اولاً. از میان پنج روایت ذکر شده تنها حدیث اول
یعنی خبر حسن بن صالح مستند مسأله می‌باشد و
چهار حدیث دیگر دلالتی ندارد، زیرا روایت مالک بن
اعین و مرفوعه ابن رباط اختصاص به مورد خاص دارد و
نمی‌توان از آن حکم عام استخراج کرد.

۱. مستند الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۵.

همچنین روایت‌های مربوط به اسلام آوردن پیش از تقسیم ارث، اختصاص دارد به آن‌جا که مورث مسلمان باشد نه کافر و این هم از محل نزاع خارج است، زیرا سخن در آن است که مورث کافر است و وارث مسلمان، حاجب وارثان کافر می‌شود. و دلیل این‌که در این روایت‌ها مورث مسلمان است، این است که اگر مورث کافر باشد دلیلی ندارد شرط شود وارث پیش از تقسیم ارث مسلمان گردد، زیرا در صورتی که مورث کافر است و همه وارثان کافرند همه ارث می‌برند و نیازی نیست پیش از تقسیم ارث مسلمان شوند. بنابراین محل روایت‌ها جایی است که مورث مسلمان است.

ثانیاً. پیش از این بیان کردیم که مضمون روایت مالک بن اعین و مرفوعه ابن رباط با قواعد عمومی ارث و نیز کتاب و سنت ناسازگار است و بر فرض صحت سند قابل استناد نمی‌باشد.

ثالثاً. شهرتی را که فاضل نراقی برای جبران ضعف سند ادعا کرده، قابل احراز نیست، زیرا تنها چیزی که از مشهور به ما رسیده فتوای آنان به حاجب شدن وارث مسلمان است ولی مستند آنان برای ما معلوم نیست.

چرا که شهرتی می‌تواند جابر ضعف سند باشد که شهرت عملیه باشد بدین معنا که مشهور هر چند این

روایات را ضعیف می‌دانسته‌اند، لیکن در مقام فتویٰ مستند خود را این روایات قرار داده‌اند و بدان عمل نموده‌اند، لیکن این استناد باید محرز و یقینی باشد و در اینجا ما نمی‌دانیم که آیا مشهور در فتوای خود به این روایات ضعیفه عمل نموده‌اند تا بگوییم شهرت عملیه جابر ضعف سند این روایات است یا این که مستند آنان در این فتویٰ ادلّه دیگری بوده است. بنابراین فتوای مشهور از آن جهت که شهرت عملیه برای ما محرز نمی‌باشد نمی‌تواند جابر ضعف سند این روایات باشد.

رابعاً. دربارهٔ روایت حسن بن صالح بهترین سخن را شهید ثانی در مسالك فرموده است. وی در شرح عبارت شرایع که اگر کافری بمیرد و وارثان کافر و مسلمان داشته باشد، ارث از آن مسلمان است، چنین نوشته است:

هذا الحكم مشهور بين الاصحاب بل كانه
لاخلاف فيه، وليس عليه من الاخبار دليل صريح
سوى رواية الحسن بن صالح عن ابي عبدالله □
قال: «المسلم يحجب الكفار ویرثه، والكافر
لا يحجب المؤمن ولا یرثه».
و اثبات الحكم برواية الحسن غير حسن، إلا ان

يجعل المدرك الاجماع؛^۱

این حکم نزد اصحاب مشهور است و گویا خلافتی در آن نیست و دلیل روشن و صریحی در میان اخبار و روایات جز روایت حسن بن صالح از امام صادق \square وجود ندارد. روایت این است که: مسلمان، کافر را از ارث منع می‌کند ولی کافر، مؤمن را از ارث منع نمی‌کند و از وی ارث می‌برد.

و اثبات حکم با روایت حسن بن صلاح زیبا و حسن نیست، مگر آن که مدرک را اجماع قرار دهیم.

چنان‌که بیان شد داوری شهید ثانی درباره این حدیث عالمانه و قابل قبول است.

ب. اجماع

دومین دلیلی که مشهور ممکن است بدان استناد کند، اجماع است چنان‌که در کلام شهید ثانی نیز بدان اشاره شد. وی پس از مناقشه در روایت حسن بن صالح مدرک را اجماع قرار داد.

۱. مسالک الافهام، ج ۱۳، ص ۲۲.

فاضل نراقی پس از طرح این مسأله، نوشته است:
 وادعی علیه الاجماع فی المفاتیح و نفی عنه
 الخلاف فی السرائر والمسالك و غیرهما.^۱
 در کتاب مفاتیح بر این مسأله ادعای اجماع شده
 است، و شیخ طوسی در کتاب خلاف و ابن
 ادریس در کتاب سرائر و شهید ثانی در کتاب
 مسالك و دیگران گفته‌اند در مسأله خلافتی
 نیست.

صاحب جواهر در این زمینه نوشته است:

بل المسلم یحجب الوارث الکافر فلو مات
 کافر وله ورثة کفار و وارث مسلم... کان
 میراثه للمسلم ولو کان مولی نعمة او ضامن
 جريرة، دون الکافر وان قرب بلا خلاف أجده فيه
 بل الاجماع بقسمیه علیه، بل المنقول منه نصاً
 وظاهراً فی محکی الموصليات والخلاف
 والسرائر والنکت والتنقیح وكشف اللثام
 مستفیض؛^۲

مسلمان از ارث‌بری وارث کافر منع می‌کند.
 از این رو اگر کافری بمیرد و وارثان کافر

۱. مستند الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۴.

۲. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۱۶.

و مسلمان داشته باشد؛ ارث از آن مسلمان خواهد بود. گرچه رابطه وی با کافر به عنوان ولایت نعمت یا ضامن جریره باشد و ارث به کافر نمی‌رسد گرچه به مورث نزدیک‌تر باشد. در این حکم خلافی نیافتیم بلکه اجماع محصل و منقول بر آن دلالت دارد و اجماع منقول به صورت نص و ظاهر در کتب متعدد فقهی از قبیل موصیلات، خلاف، سرائر، النکت، التقیح و کشف اللثام به استفاضه رسیده است.

روشن است که اجماع با وجود اخباری مانند روایت حسن بن صالح مدرکی است و قابل استناد نمی‌باشد. بلی اگر دلیلی از اخبار و روایات در دست نبود، جایی برای استناد به اجماع وجود داشت.

خلاصه رأی ما با توجه به آنچه تاکنون گفته شد این است که:

اولاً. دلیل معتبر و قابل استنادی برای حاجب شدن مسلمان در دست نیست.

ثانیاً. اگر روایت حسن بن صالح را بپذیریم مورد آن به کافر به معنای لغوی یعنی کافر مقصر اختصاص خواهد داشت، چرا که کافر با قرآینی

که در فصل نخست آوردیم، معنایش خاص خواهد بود و اگر جز این باشد با قواعد کلی ارث و نیز کتاب و سنت به شرحی که پیش از این آوردیم و در فصل چهارم نیز بدان می‌پردازیم، ناسازگار می‌باشد.

فصل چهارم
رأی مختار

سفید

از لابه لای آنچه تاکنون آوردیم دیدگاه ما روشن شده است. ولی اگر بخواهیم آن را در یک جا و در یک قالب روشن ارائه دهیم چنین می‌گوییم:

۱. اصل اولی، ارث‌بری خویشاوندان از یکدیگر است به گونه‌ای که قرآن کریم و اخبار اهل بیت بر آن دلالت کرده است.

۲. آنچه از این اصل استثنا شده خویشاوندان کافرند که کفر آنان از روی عناد و انکار است و حقیقتاً کفر بر آنها صدق می‌کند. این مطلب را به استناد شواهد مختلف در کاربرد واژه کافر و مشتقات آن در متون دینی مطرح کردیم. بنابراین خویشاوندانی که در جایگاه و رتبه ارث قرار دارند، اگر کافر باشند و کفر آنان از روی تقصیر باشد

از ارث محروم هستند.

۳. مشهور کافر را تعمیم می‌دهد و هر غیر مسلمانی را کافر می‌داند و به ادلّه مختلف عام و خاص و اجماع تمسک کرده‌اند.

از نظر ما استدلال مشهور در این تعمیم نارسا و ناتمام بود و در هنگام ذکر ادلّه مناقشات آن را بیان داشتیم اینک و در پایان این نوشتار مناقشه عام خود را بر آنها بیان می‌داریم.

یکی از اصول کلی آیین اسلام و شریعت اسلامی مسأله عدالت خداوند است، عدالت الهی عمود خیمه تکوین و تشریح است. تکوین و تشریح هر دو بر پایه عدالت قوام گرفته است.

خدای متعال در کتابش بارها بر این مطلب تأکید فرموده است:

﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾^۱؛

و سخن پروردگارت به راستی و عدل، سرانجام گرفته است.

﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾^۲؛

و پروردگارت تو به بندگان [خود] ستمکار نیست.

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۵.

۲. سوره فصلت، آیه ۴۶.

عقل نیز ظلم را بر خداوند قبیح و صدور آن را از ساحت او محال می‌داند. از سوی دیگر تمامی انسان‌ها بندگان خداوند و مخلوق اویند و خداوند بر آنها رأفت دارد و رحمت او همه چیز را فرا گرفته است. حال با این اوصاف اگر غیر مسلمان را به جهت غفلت و قصور از حق طبیعی اش که ارث باشد محروم گردانیم، یا وجود وارث مسلمان را حاجب و مانع ارث‌بری او بدانیم ظلم و تبعیض است و از نظر عقل و عرف قابل اغماض نیست. چرا که روابط نسبی و سببی انسان‌ها امری قراردادی نیست، بلکه پیوندی طبیعی است که حقوق طبیعی را به دنبال دارد و مانع شدن از این حقوق طبیعی موجه نمی‌باشد. به سخن دیگر عقیده و باور باطل که از روی قصور و غفلت شکل گرفته باشد قابل پیگرد و کیفر نیست.

بنابراین اگر توجیه‌هایی را که در رابطه با روایات خاصه پیش از این در ضمن فصول بیان داشتیم نپذیریم، لیکن باز می‌گوییم این روایات به جهت مخالفت با این اصول کلی قرآنی و عقلی باید کنار نهاده شود و به میزانی که مغایر عقل و عدل نیست بدان التزام حاصل شود. روشن است که این سخن درباره کافر به معنای حقیقی راه ندارد، چرا که کفر او از روی تقصیر و

عناد و انکار است و می‌تواند منع او از ارث، کیفر و عقوبتی برایش تلقی گردد. چنان‌که شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه در بحث مانعیت کفر بر همین نکته تصریح دارد:

ان الله عزوجل انما حرم على الكفار الميراث
 عقوبة لهم بكفرهم كما حرم على القاتل عقوبة
 لقتله، فاما المسلم فلاي جرم وعقوبة يحرم
 الميراث؟! وكيف صار الاسلام يزيده شراً؟^۱
 همانا خداوند عزوجل میراث را بر کافران
 تحریم کرده به جهت کیفر و عقوبت بر کفرشان
 چنان‌که قاتل را به جهت کیفر قتل محروم کرده
 است. اما مسلمان را به چه جرم و کیفری از ارث
 محروم گرداند؟ و چگونه گرویدن به اسلام
 برایش شر در پی داشته باشد؟

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۴۳.

كتابتنا

١. قرآن كريم

٢. الام، ابى عبدالله محمد ابن ادريس شافعى، دارالفكر
لبنان، ٥ جلد.

٣. الجامع للشرائع، يحيى بن سعيد الحللى، مؤسسة
سيدالشهداء العلميه.

٤. الدروس الشرعية فى فقه الامامية، شمس الدين
محمد بن مكى العاملى الشهيد الاول، مؤسسة
النشر الاسلامى، ٣ جلد.

٥. الصحاح، المسمى تاج اللغة و صحاح العربية، أبى

نصر اسماعیل بن حماد الجوهری، دارالفکر لبنان،
٢ جلد.

٦. الکافی فی الفقه، ابی الصلاح الحلبي، منشورات
مکتبة الامام اميرالمؤمنين □

٧. الکافی فی فقه الامام احمد بن حنبل، موفق الدين
عبدالله بن قدامة المقدسي، المكتب الاسلامي دار
ابن حزم، بيروت.

٨. الکافی، محمد بن يعقوب كليني (٣٢٩ ق)، تهران،
دارالکتب الاسلاميه، (٦٧-١٣٦٣ ش)، ٨ جلد.

٩. اللباب فی شرح الكتاب، عبدالغني دمشقي
الميداني، المختصر المشتهر باسم «الكتاب»
ابوالحسين احمد بن محمد القدوري البغدادي،
(٣٣٢-٤٢٨ هـ)، المكتبة العلمية بيروت - لبنان.

١٠. المجموع شرح المذهب، ابی اسحاق ابراهيم بن علی
بن يوسف الشيرازي، محيي الدين ابن زكريا يحيى
بن شرف النووي، (م ٦٧٦ هـ)، منشورات محمد علی
بيضون لنشر كتب السنة والجماعة، دارالکتب
العلميه، بيروت لبنان، ٢٧ جلد.

١١. المصباح المنير فی غريب الشرح الكبير للوافعي،
احمد بن محمد بن علی المقرئ الفيومي.

١٢. المقنع فی فقه الامام السنة احمد بن حنبل الشيباني،

- موفق الدين... بيروت، دارالكتب العلمية.
١٣. المقنع، محمد بن علي بن بابويه (م ٣١١ - ٣٨١ ق)،
قم: مؤسسة الامام الهادي، ١٤١٥ ق.
١٤. المقنعة، ابي عبدالله محمد بن محمد بن النعمان
العكبري البغدادي ملقب به شيخ مفيد، مؤسسة
النشر الاسلامي.
١٥. المنجد في اللغة، لويس معلوفه، نشر بلاغت، چاپ
سوم، ١٣٧٦.
١٦. الموارث، علي اصغر مرواريد، بيروت، دارالتراث،
٢٢ - ١٤١٠ ق / ٢٠٠١ - ١٩٩٠ م، ٤ جلد.
١٧. الميزان في تفسير القرآن، محمد حسين
طباطبائي (م ١٤٠٢ ق)، مؤسسة اعلمي بيروت، ٢٠
جلد.
١٨. الوسيلة الى نيل الفضيلة، ابي جعفر محمد بن علي
الطوسي المعروف بابن حمزه، منشورات مكتبة
آيت الله العظمى مرعشي نجفي.
١٩. بداية المجتهد ونهاية المقتصد، ابن رشد الحفيد،
(م ٥٩٥ ق)، تحقيق خالد العطار، دو جلد، الطبعة
١٤١٥، دارالفكر.
٢٠. تهذيب الاحكام، ابي جعفر محمد بن الحسن بن
علي الطوسي، نشر صدوق، ١٠ جلد.

٢١. جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام، محمد حسن النجفى (م ١٢٦٦ ق)، بيروت، دار احياء التراث العربى، (١٩٨١ م - ١٣٦٠)، ٤٣ جلد.
٢٢. حديقه الاصول، تعليقه على القوانين.
٢٣. خلاصة الاقوال فى معرفة الرجال، علامه حلى، (٦٤٨-٧٢٦ هـ)، تحقيق نشر الفقاهة.
٢٤. روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه، محمد تقى مجلسى، بنياد فرهنگ اسلامى.
٢٥. شرائع الاسلام فى مسائل الحلال والحرام، المحقق الحلى ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن الحسن، انتشارات دارالتفسير، ٢ جلد.
٢٦. غاية المراد فى شرح نكت الارشاد، الشهيد الاول، (م ٧٨٦)، مركز الابحاث والدراسات الاسلاميه، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، ٤ جلد.
٢٧. فقه الرضا، على بن موسى الرضا هـ (١٥٣-٢٠٣ ق)، مشهد، مؤتمر العالمى للامام الرضا هـ (١٤٠٦ ق).
٢٨. قاموس المحيط، محمد بن يعقوب فيروز آبادى (٧٢٩-٨١٧ ق)، دارالفكر، بيروت، ١ جلد.
٢٩. كشف اللثام، محمد بن حسن بن محمد اصفهانى، فاضل هندی (م ١١٣٧ ق)، قم، مؤسسة النشر

الاسلامی، (۱۴۱۶ ق).

۳۰. لسان العرب، ابن منظور مصری (م ۷۱۱ ق)، بیروت،
دار احیاء التراث الاسلامی، (۱۴۰۸ ق)، ۱۸ جلد.

۳۱. مجمع الفائدة والبرهان، احمد اردبیلی (م ۹۹۳ ق)،
قم، مؤسسه النشر الاسلامی، (۱۴۰۶ ق)، ۱۴ جلد.

۳۲. مختلف الشيعة في احكام الشريعة، علامه حلی، مرکز
الابحاث والدراسات الاسلامیة، بوستان کتاب، ۱۰
جلد.

۳۳. مسائل الناصريات، علی بن حسین بن موسی
الشریف المرتضی (م ۴۳۶ ق)، مرکز البحوث
والدراسات العلمیة.

۳۴. مسالك الأفهام الى تنقيح شرائع الاسلام، شهيد ثاني،
زين الدين بن علي، (۹۱۱ - ۹۶۵ ق)، قم، مؤسسه
معارف الاسلامیة، ۱۶ جلد.

۳۵. مستند الشيعة، احمد بن محمد مهدي نراقي،
(۱۱۸۵ - ۱۲۴۵ ق)، قم، مؤسسه آل البيت، لاهياء
التراث، (۲۰ - ۱۴۱۵ ق)، ۱۹ جلد.

۳۶. مفتاح الكرامة في شرح القواعد العلامة، محمد جواد
الحسينی العاملي، دار الاحياء التراث العربي.

۳۷. مفردات غريب القرآن، الراغب اصفهانی، (وفات
۵۰۲ ق)، دفتر نشر الكتاب، ۱۴۰۴ ق.

۳۸. من لا يحضره الفقيه، ابو جعفر الصدوق محمد بن
علي بن بابويه (م ۳۸۱ ق)، حقه و علق عليه:
الحجة السيد حسن الخراساني، دارالاضواء، بيروت
لبنان، ۴ جلد.

۳۹. وسائل الشيعة، محمد بن حسن الحرّ العاملي
(م ۱۰۳۳ - ۱۱۰۴ ق)، قم، مؤسسة آل البيت،
لإحياء التراث، (۱۴۲۱ ق)، ۳۰ جلد.